

سواد و دانش نزد تازیان

« باری همینکه اسلام آمد عربهای حجاز با نوشتن آشنا بودند ولی عده کمی از آنان نوشتن میتوانستند و آنان نیز از بزرگان صحابه بودند از اینقرار:

علی بن ابیطالب، عمر بن خطاب، طلحة بن عبیدالله، عثمان و ابان فرزندان سعید بن خالد بن حذیفه، یزید بن ابی سفیان، خاطب بن عمرو بن عبد شمس، علا بن حضرمی، ابوسلمة بن عبدالاشهل، عبدالله بن سعد بن ابی صرح، حویطب بن عبدالعزی، ابوسفیان بن حرب و پسرش معاویه، جهیم بن صلت بن مخرمه» (تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، برگ ۴۵۳)

« نه تنها در حجاز جز هفت یا دوازده تن کاغذنویس که از نظر جامعه عرب مردمی حقیر و بی ارزش به شمار میرفتند وجود نداشت، بلکه اصولاً عرب قلم را حقیر میشمرد و نویسندگی را تحقیر میکرد و این روح حتی پس از اسلام نیز در میان پیشرفته ترین گروههای قریش رایج بود. آنچه بنظر آنان مقدس بود شمشیر بود و اسب، نه قلم. « (علی شریعتی در اسلام شناسی، درسهای دانشگاه مشهد، برگ ۴۲)

« از سعیدالخدری روایت شده که از پیامبر اذن کتابت علم خواست و پیامبر او را اجازت نداد و از عبدالله ابن عباس روایت شده که کتابت را نهی کرده و گفته بود هر کس که پیش از شما دست به کتابت زد گمراه شد. و مردی نزد او رفت و گفت کتابی نوشته ام و میخواهم بر تو عرضه کنم و چون بدو نشان داد از وی بگرفت و در آب شست. گفتند چرا چنین کردی: گفت زیرا هنگامیکه نوشتند به کتابت اعتماد میکنند و از حفظ دست میکشند و علمشان از یاد میرود» (کشف الظنون، چاپ اسلامبول، ج ۱، برگ ۳۳)

« حد تمدن تازیان را در دوره جاهلیت از اینجا میتوان شناخت که اصطلاحات علوم و فنون مطلقاً در زبان عربی وجود نداشت و از لغات سیاسی و حقوقی نیز عاری بود. در عوض برای آلت مرد هزار گونه اسم و لقب داشتند و حتی «نفس نفیس» را که جان آدمی است جزو اسامی آن عضو به شمار میآوردند» (میرزا آقا خان کرمانی: سه مکتوب)

«اگر یکنفر از اعراب به تحصیل صرف و نحو می پرداخت او را سرزنش کرده میگفتند: کار بندگان(موالی) را پیش گرفته است. و از جمله گفتارهای آنان راجع باین موضوع یکی هم آن بود که میگفتند:

قرشی جز علم خیر و حدیث بعلم دیگری نباید پردازد چه که هر چه غیر از علم حدیث و خبر باشد سخنان پوچ، بیهوده و بی مصرف است. میگویند روزی مردی از قریش بیکی از فرزندان عتاب بن اسید برخورد ملاحظه کرد که وی کتاب سیبویه میخواند قرشی از این وضع برآشفته گفت:

وای بر تو که همت خود را پست کردی و به آداب و رسوم محتاجان پرداخته ای.» (تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، برگ ۴۴۸)

« خالد قسری (عامل هشام بن عبدالملک) مرد بی اطلاعی بود قرآن نمیدانست و اگر آیه ای از حفظ میخواند چند جای آن غلط بد، روزی برای مردم خطابه میخواند و در وسط خطابه چند خطا از او سر زد بقسمی که سراسیمه خطبه را برید. اما در آن میان یکی از همان تملق گویان فریاد زد: « ای امیر از چه هراس داری بی جهت نگران مشو، مرد عاقل که قرآن حفظ نمیکند، قرآن حفظ کردن کار احمقان است.» خالد از این سخن جان تازه ای گرفته گفت: راست گفتی، خدا ترا بیامرزد. « (تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، برگ ۷۲۲)

« یکی از اخباریان برایم نقل کرد که از کسی از بزرگان شام که در صف صاحبنظران جای داشت پرسیدم: این ابوتراب (کنیه علی بن ابیطالب) که امیرالمومنین معاویه او را بر سر منبر لعن میکند کیست؟ گفت: نمیدانم، ولی گمان دارم که یکی از راهزنان ایام فتنه بوده است» (مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۲، برگ ۳۵)

« در انجمن درباره ابوبکر و عمر و علی و معاویه سخن میگفتیم، جمعی از عامیه میامدند و سخنان ما را میشنیدند. یکی از آنها که ریشی انبوه تر داشت و ظاهراً از دیگران خردمندتر بود به من گفت: چرا اینقدر درباره علی و معاویه و فلان و فلان حرف میزنید؟ گفتم: تو خود در این باره چه نظری داری؟ پرسید درباره کی؟ گفتم: درباره علی چه میدانی؟ گفت: میدانم که در جنگ حنین با پیغمبر صلی الله علیه و سلم جنگید و کشته شد.» (مروج الذهب، ج ۲، برگ ۳۷)

« این زمان عامه مسلمانان فرومایگان را برتری دهند و غیر عالمان را عالم شمارند، و خود یا بدنیاال دف زدن و عنتری روانند و یا با شعبده بازان تردست و دروغزن سرگردمند و گوش به قصه پردازان جعل دارند یا به تماشای تازیانه خورده یا بدار آویخته ای گرد میایند. نیکی را از بدی باز نشناسند و از درآمیختن بدکار و نکوکار و کافر و مومن باک ندارند. چون فراهم آیند چیره شوند و چون پراکنده شوند شناخته نشوند.» (مروج الذهب، ج ۲، برگ ۳۹)

« ثعالبی و ابن فارس بیش از ۴۰۰ نام عربی برای شتر و بچه شتر ضبط کرده اند و در همین حدود لغاتی برای سوسمار و خار بیابان و نخل، در حالیکه برای مفهوم قلم یا کاغذ حتی یک لغت هم نداشته اند، و کلمه قلم نیز که در قرآن بکار رفته از کلمه **Calamos** یونانی گرفته شده است که در لاتینی بصورت **Calamus** آورده شده است» (توبخت در «دیوان دین»، برگ ۳۹۱)

«عبدالله بن طاهر دستور داد که کتاب وامق و عذرا را که داستانی ایرانی بود که در زمان انوشیروان گرد آمده بود در آب انداختند زیرا که گفت ما غیر از قرآن و حدیث پیامبر چیزی نمیخوانیم و این کتاب که نوشته مغان است پیش ما مردود است. پس فرمود که در قلمرو او هر جا که کتابی از تصانیف عجم باشد جمله را بسوزانند» (تذکره الشعراء، برگ ۲۶)

« عبدالله مسعود که از بزرگان صحابه است دستور داد همه کتابهایی را که به غنیمت آورده بودند با آب بشویند. هم او بود که داستان شق القمر را بساخت» (دراسات فی الکافی و البخاری، برگ ۱۹)

« نامه ای به عمر رضی الله عنه رسید، مورخه شعبان. عمر به تردید اندر شد که کدام شعبان مقصود است. پس وجوه صحابه را به شود در این کار دعوت کرد و اصحاب چنین رای دادند که باید از ایرانیان که بر هر چیزی عالم و ماهرند امداد جوییم و راه ضبط اوقات و تقسیم اموال در مواقع معینه و توقیت مکاتبات را از آنان فراگیریم. و آنگاه از هر زمان پارسی ارائه طریق طلب کردند و او حفظ اوقات و شماره ماه و سال را به ایشان آموخت و عمر از روی گفته های هر زمان تاریخ هجری را وضع کرد که از آنوقت تاکنون میان ما مسلمانان دائر است.» (تقسیم البلدان ابوالفدا، چاپ پاریس، برگ ۷)

« در زمان خلافت عمر رضی الله عنه، ابوهریره غنّامی را که از بحرین برگرفته بود به همراه آورده بود. عمر از مقدار آن پرسید. گفت: ۵۰۰ هزار درهم. عمر از این رقم به شگفت آمد و پرسید: خودت میفهمی که چه میگویی؟ گفت: آری، پنج بار ۱۰۰ هزار. آنگاه عمر بر منبر برآمد و گفت: ایهاالناس، مالی برای ما رسیده است از حساب بیرون. میخواهید آنرا با پیمانته میانتان تقسیم کنم یا آنکه آنرا شمار کنیم؟ مردی برخاست و گفت: ای امیرالمومنین، من خبر یافته ام که این ایرانیان برای اینکار دیوانی دارند، تو هم برای ما دیوانی بنیاد بگذار.» (نهایة الارب، چاپ قاهره، ج ۸، برگ ۱۹۷)

« بیشتر دبیران خلافت در خراسان از مغان بودند و دفترهایشان به فارسی بود.» (دستور الوزرا، جهشیاری، برگ ۶۷)

« شاهنشاهی ساسانی سرمشقی بود برای گرداندن کارها به گونه ای مطلوب و شایسته.» (جاحظ در: فی مناقب الترتک، چاپ وان فلوتن، لیدن، برگ ۴۳)

« دستگاه دیوان ساسانی را تازیان بطور کامل بیگمان با بعضی تعدیلات، تقلید کردند، ولی اساسا دستگاه خلافت دنباله رو دستگاه دیوانی ساسانی بود» (Richard Frye در: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه فارسی، برگ ۱۶۷)

* * *

« بقاء دیوان خراج در دولت خلفا بهمان صورت که بود باعث گردید که بسیاری از مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی هم که بدان وابسته بودند همچنان دست نخورده به دستگاه خلافت راه یابند و در همانجا هم به سیر تاریخی خود ادامه دهند. یکی از آنها که باید آن را اساسی ترین نماینده فرهنگ ایران در همه دوره ها خواند زبان فارسی بود که همچنان، در دیوانهایی که پیش از آن قلمروه دولت ساسانی بودند و اکنون در قلمرو دولت خلفا قرار گرفته بودند، به کار می رفت. و همه کسانی هم که پیش از این دوران اداره امور دیوانها را در دست داشتند و اکنون هم به کار خود ادامه می دادند. از اصناف مختلف دبیران ایرانی بودند و زبان آنها هم فارسی بود. و کاربرد زبان فارسی تا دهه هشتاد هجری که دیوان عراق از فارسی به عربی برگردانده شد، همچنان در آن دیوان ادامه داشت (بلاذری، فتوح البلدان، برگ ۴۷۴). و در دیوانهای دیگر تا مدتها پس از آن تاریخ.

دیگر از امور وابسته به نظام دیوانی و دستگاه مالی ایران که همچنان تا مدتها در دوران اسلامی هم ادامه یافت، پول رایج و سکه های ساسانی بود که در همه مناطقی که در دوران سابق رواج داشت در این دوران هم در گردش بود. هر چند پیش از خلافت عبدالملک بن مروان در شام و ولایت حجاج بن یوسف در عراق در جاهای مختلف بر اساس همان سکه های ساسانی، سکه های دیگری ضرب می شد ولی در این دوران بود که با آماده ساختن وسایل و ابزار لازم ضرب سکه های عربی اسلامی صورت عمل به خود گرفت (بلاذری، فتوح البلدان، برگ ۵۷۱ به بعد در امر النقود) و این مقارن بود با همان دورانی که دیوانهای رومی و فارسی هم در شام و عراق به زبان عربی برگردانده می شدند. و از این تاریخ به بعد هر چند ضرب سکه های قدیم تجدید نمی شد، ولی آنها هم یک باره از گردش خارج نشدند.

دیگر گاهشماری ایرانی بود که همچنان دست نخورده به عصر اسلامی انتقال یافت، از آن رو که ملاک عمل در دیوان خراج همان گاهشماری بود و جایگزینی هم نداشت، زیرا گاهشماری عربی قمری بود و در دیوان خراج که مهمترین منابع مالی آن مالیتهای کشاورزی و گردش کار در آن بر اساس سال شمسی بود، کاربردی نداشت. و به همین سبب گاهشماری ایرانی در جهان اسلام به عنوان سال خراجی شناخته شد و گذشته از خراج در زمینه های دیگر هم، که مانند نجوم و ریاضیات و دیگر اموری که با سال قمری ارتباطی نمی سافت، کاربردی گسترده تر یافت و تا دوران جدید که با آشنایی با جهان غرب تاریخ شمسی بیشتر کشورهای اسلامی سال میلادی مسیحی گردید، اساس سال شمسی رسمی در همه کشورهای اسلامی همان گاهشماری ایرانی بود.

با این گاهشماری بسیاری از سنتهای ایرانی هم که با آن ارتباط می یافت در جهان اسلام اه یافت و مهمتر از همه عید نوروز بود که از قدیم در ایران آغاز سال مالی شناخته می شد و در دولت خلفا هم موسم افتتاح سال خراجی بود. و با آنکه در این دوران به سبب اهمال در اجرای کیبسه بدان گونه که در ایران ساسانی معمول بود عید نوروز از محل خود به تدریج تغییر یافته و در غیر موسم طبیعی خود قرار گرفته بود باز همچنان به عنوان افتتاح سال خراجی به کار می رفت تا زمان متوکل خلیفه عباسی که چون تفاوت آن با سال مالی بسیار شده بود، به شرحی که بیرونی نقل کرده، با مشورت موبدان و دیگر محاسبان و منجمان و مورخان دوباره به موسم اصلی خود بازگردانده شد. و چون این امر در زمان معتضد به انجام رسید به تاریخ معتضدی معروف گردید (ابو ریحان بیرونی، الاثار الباقیه، برگ ۳۱ و ۳۲). و با این گاهشماری، بسیاری از مراسم ایرانی هم که با آن ارتباط داشت، همچون مهرگان و سده و بهمنجه و مانند آنها به دوران اسلامی راه یافت. (تاریخ و فرهنگ ایران پوشینه نخست برگ ۱۶، دکتر محمد مجدی ملایری)

* * *

« ابو موسی اشعری به عمر نوشت که نامه ها که از تو به ما میرسد تاریخ ندارند. عمر از همراهان پرسید که تاریخ نهادن چیست؟ یکی برخاست و گفت: چیزی است که عجمان(ایرانیان) کنند، و نویسنده در ماه فلان. عمر گفت: چیزی نکو است. بعضی گفتند: به تاریخ رومیان بنویسید. گفته شد که آنها از روزگار ذوالقرنین آغاز کنند و این دراز است. بعضی گفتند به تاریخ پارسیان بنویسید. و چنین بود که سال را از هجرت نبوی آغاز کردند. « (تاریخ تبری، ج ۳، برگ ۹۲۳)

« بیشتر جواهراتی که در صدر اسلام بدست عربها افتاد از ایران بود، چه تمام جواهراتی که ایرانیان در چندین قرن در ایران جمع کرده بودند تماما بدست عربها افتاد، اما عربها ارزش واقعی آنها را نمیدانستند. همینقسم از کردها جواهرات بسیار گرفتند و

به مدینه فرستادند. عمر آن جواهرات را تقسیم میکرد و مسلمانان آنرا ببهای ارزان میفروختند زیرا قیمتش را نمیدانستند. و چه بسا که یک نگین را به پنج درهم میفروختند در صورتیکه بهای واقعی آن 20000 درهم بود. همینکه عربها شهرنشین شدند قیمت جواهرات را دانستند و آن را ببهای گران خرید و فروش کردند، هرون (هارون الرشید) یک نگین یاقوت را به چهل هزار دینار خرید این یاقوت بقدری درشت بود که آنرا کوه میگفتند و پادشاهان آن را نگاه میداشتند. هرون آنرا خرید و اسم خود را بر آن نگاشت و نگین دیگری را بصد و بیست هزار درهم خریداری نمود.....» (تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، برگ ۹۷۹)

« اعرابی که پاره یاقوتی در غارت تیسفون یافت در غایت جودت و نفاست، و آنرا نشناخت. کسی به او رسید که قیمت آن میدانست، آنرا از او به هزار درهم بخرد. شخص بدین واقف گشت و گفت: آن یاقوت ارزان فروختی. گفت بخدا سوگند اگر دانستی که بالاتر از هزار رقمی باشد، آنرا در بهای آن طلبیدی. اعرابی دیگر را قطعه زری بدست آمد. در میان لشکر ندا داد که صفرا را به بیضا (زر را به سفید) که خریدار است؟ و گمانش آن بود که نقره از طلا گرانبها تر باشد. جماعتی از اعرابیان انبانی پر از کافور یافتند. پنداشتند که نمک است. قدری از آن در دیگ ریختند. طعم تلخ شد و اثر نمک آن پدید نیامد. شخصی این دریافت و آن همه را به کرباس پاره ای که دو درهم ارزیدی بخرد.» (تجارب السلف، چاپ تهران، برگ ۲۶۸)

« ولید بن صالح مرا گفت: به اهواز آمدیم و نبردی سخت کردیم و پیروز شدیم و بنده بسیار بدست آوردیم و آنها را در میان خود تقسیم کردیم. پی عمر رضی الله عنه به ما نوشت که شما خود توانایی آباد کردن این زمین ها را ندارید. این اسیران را آزاد کنید تا چنین کنند و برایشان خراج ببندید. پس ما همه را آزاد کردیم.» (فتوح البلدان، برگ ۲۴۳)

« اعراب فاتح از لحاظ فرهنگ و تربیت بمراتب پایین تر از ایرانیان مغلوب بدند، به این معنی که چه از حیث مرحله تکامل اجتماعی و چه از جهت فرهنگ مادی و معنوی در درجه نازلتری قرار داشتند. آنها جز زبان عربی و دین اسلام چیزی با خود به ایران نیاوردند. اعراب فاتح که برای اداره یک دولت بزرگ فاقد تجربه و ماموران کاردان بودند ناگزیر نظامات و سنن سیاسی و اداری باستانی ایران را پذیرفتند و با احتیاجات خویش سازش دادند.» (A.U. Yakubovskii در: تاریخ ایران باستان تا سده هیجدهم میلادی، ترجمه فارسی، برگ ۱۵۹)

« سطح فرهنگ و تربیت سپاهیان عرب و حتی سرداران بزرگ ایشان چنان نازل بود که از درک ارزش اشیایی که با منتهای هنرمندی و چیره دستی ساخته شده بود و در تیسفون بدست آورده بودند عجز داشتند و در نتیجه آنها را بر اساس سوره مربوط به غنایم تقسیم کردند، یعنی ظروف زیبای نقره و طلا را که از لحاظ هنری بی بدیل بود ذوب کردند و به شمش مبدل ساختند و پارچه های زیبا زربفت را قطعه قطعه کردند.» (I.P. Petrushevskii در: اسلام در ایران ترجمه فارسی، برگ ۴۷)

« وقتی سعد بن ابی وقاص بر مداین دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید. نامه به عمر بن خطاب نوشت و در باب این کتابها دستوری خواست. عمر در پاسخ نوشت که آنها را به آب افکن، که اگر آنچه در آن کتابها هست سبب راهنمایی است خداوند برای ما قرآن را فرستاده است که از آنها راهنما تر است، و اگر در آن کتابها جز مایه گمراهی نیست خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است. از این سبب آنها را در آب یا در آتش افکندند.» (ابن خلدون، مقدمه، چاپ قاهره، برگ ۲۸۵)

« عرب در صدر اسلام به هیچیک از علوم مگر به زبان خودش و به فن طب که بر اثر حاجت عموم نزد برخی از افراد آن قوم موجود بود به چیز دیگر توجه نداشت، و این عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و استواری بنیادی ایمان مسلمین از خللی بود که نتیجه نفوذ علوم اوایل است، تا آنجا که روایت میکنند که مسلمانان آنچه کتاب در فتوحات بلاد یافتند سوختند و نظر در تورات و انجیل را ممنوع کردند تا اتحاد و اجتماع کلمه در فهم الله و عمل به کتاب الله و سنت رسول حاصل شود، و این حال تا آخر عصر تابعین دوام داشت و از آن پس اختلاف آراء و انتشار مذاهب رواج و توجه به تدوین به میان آمد.....» (کشف الظنون، چاپ اسلامبول، ج ۱، برگ ۳۳)

« عرب هرگاه هنگام فتوحات خود به کتبی دست میافت به سوختن و نابود کردن آنها مبادرت میورزید، چنانکه چون عمر بن العاص مصر را فتح کرد به فرمان عمر ذخایر علمی آنرا بسوخت و در ایران نیز فاتحان عرب از نظایر این اعمال خودداری نکردند، چنانکه سعدبن ابی وقاص بفرمان خلیفه عمر خزانه های کتب ایران را از میان برد. » (اخبار الحکما، چاپ قاهره، برگ ۲۳۳)

« عربها در صدر اسلام حساب نمیاموختند و آنرا کار پستی میدانستند چه حسابداری و وظیفه باجگیران بود و باجگیران از میان موالی (بندگان) و اهل ذمه انتخاب میشدند. (تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، برگ ۶۱۹)

« باری مسلمانان یک قرن تمام جز قرآن کتاب دیگری نداشتند، در صورتیکه نوشتن تا حدی میان آنان معمول شده بود و مفسرین و راویان و نحویان و شاعران و لغویان بزرگی در آن قرن از میان مسلمانان برخاسته بود، معذالک بتالیف کتاب آشنا نبودند و کتابت فقط برای نوشتن قرآن و نامه نوشتن بفرماندهان سپاه بکار میرفت و پس از اینکه دفاتر دولیت بزبان عربی منتقل شد علاوه بر قرآن و نامه های رسمی دفاتر حساب را هم بعربی مینوشتند و سایر علوم را سینه به سینه انتقال میداند و اگر هم پاره ای مطالب علمی را مینوشتند در جزوه ها و صفحه های نامرتب تهیه میکردند و در هر حال بصورت کتاب چیزی نداشتند. » (تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، برگ ۴۵۱)

گردآورنده:
شاهین کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>